



۲۰۲۲/۰۵/۱۰



عبدالباری جهانی

## علل افسانه نگاری در تاریخ افغانستان

افسانه نگاری معمولاً از نبود اسناد و مدارک معتبر تاریخی سرچشمه میگیرد. افغانها تا قرن بیستم با تاریخ نگاری چندان بلدیت نداشتند و اگر در باره آنها متون تاریخی نگاشته شده اند تقریباً همه از طرف بیگانگان بوده اند. و چون از خود متون تاریخی نداشتیم لابد چیزی که آنها نگاشته اند اکثراً قبول نموده ایم. قدیمترین تاریخی که در باره وقایع افغانستان معاصر در داخل این خاک نگاشته شده تاریخ احمدشاهی است؛ که آنهم در سال ۱۹۷۵ به دسترس افغانها قرار گرفت. علت دومی که بر نوشته های نویسندگان قرن بیستم افغانستان تأثیر ناگواری بر جا گذاشته همانا کتب و نوشته های نویسندگان و مورخین اتحاد شوروی هستند که معمولاً از چشمه ماتریالیزم تاریخی آب میخورد؛ و همه تحلیل های آنها بر تئوری تضاد و مبارزه طبقاتی استوار میباشند. و ضمناً منافع وسعت طلبی اتحاد شوروی را در نظر گرفته و سایر قدرتها را بحیث استعمار گران منکوب نموده اند؛ و طرفداران آنها را مزدوران استعمار خوانده اند. نه تنها منورین دست چپی که در افغانستان زنده گی میکردند بلکه منورین، بصورت عموم، زیر تأثیر تبلیغات اتحاد شوروی رفته اند و کسانی که، در تاریخ افغانستان، به نفع روس ها نبودند و یا برضد منافع آنها حرکت میکردند، به نامهای مختلف بدنام میساختند و اکثریت متون تاریخی تحت اثر این تبلیغات نگاشته شده اند.

یکی از کتبی که در زمره اول میآید همانا کتاب انقلابات ایران است *The Revolutions of Persia* که جوناس هانوی ۱۷۸۶-۱۷۱۲ *Jonas Hanway* تاجر و مورخ انگلیسی نگاشته و باعث بسی افسانه نگاری ها در باره زندگی و کارنامه های میرویس خان و شاهان هوتک باشنده ایران شده است. چون در باره قیام میرویس خان هوتک، در برابر ایران، چندان آثار و کتبی در دسترس مورخین ما نبود و تنها اثری که در این موضوع به آن مراجعه مینمودند یادداشت های سیاح مسیحی یا کروزیسنکی بود، ازینرو مورخین ما از کتاب، پر از اغلاط و افسانه های جوناس هانویو که نسبتاً مفصل تر و قطور بود، استفاده نمودند و تا امروز هم مورد استفاده است و یا به تقلید کتبی که مورخین نسل قدیم ما نگاشته اند از افسانه های همین کتاب استفاده مینمایند. یکی از مورخینی که در زمینه قیام و زندگی میرویس خان هوتک از کتاب هانوی استفاده نموده و تقریباً همه افسانه های او را، که فقط حاصل ذهن آن مورخ بود، باور نموده مرحوم محمدصدیق فرهنگ است. مرحوم فرهنگ چون هانوی را معاصر میرویس میخواند اقوال او را تصدیق می نماید. در حالیکه هانوی سه سال و به قولی پنج سال بعد از قیام قندهار به دنیا آمده و ثانیاً حتمی نیست که ما قول هر کسی را که معاصر وقایع باشد قبول نماییم. زیرا هانوی یک انگلیس بود که نه قندهار و نه اطراف آنرا به چشم سر دیده بود و نه زبان افغانها را می فهمید که تاریخ این قوم را به رشته تحریر در میآورد. مرحوم فرهنگ در باره اینکه میرویس خان تنها به لقب کلان قوم اکتفاء ورزید یا اعلان پادشاهی کرد مینویسد: «... از انجمله هانوی، که معاصر میرویس بود، مینویسد که اعلان پادشاهی کرد و فرمان داد تا به نام او سکه بزنند و ترجمه انگلیسی بیتی را بر سکه اش نقش بود ذکر می کند. مضمون بیت به زبان فارسی تا این اواخر مجهول بود تا اینکه در سال ۱۹۷۴ استاد خلیل الله خلیلی مضمونی را در مجله ژوندون به حواله آثار تاریخ نویسان عراق نشر کرد که مضمون فارسی بیت مذکور را چنین بیان میکرد:

سکه زد بر در هم دارالقرار قندهار

خان عال شاه عالم میرویس نامدار

چون بیت مذکور با عبارت انگلیسی که تخمین دوصدسال پیشتر هانوی نشرکرده مطابقت دارد ادعای این اخیر راجع به اعلان پادشاهی او تایید میشود» فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۷۳

اینکه چرا استاد خلیلی از سندی به چنین اهمیت تاریخی حد اقل یک عکس نگرفت و حکومت وقت افغانستان در زمینه این مسله تاریخی هیچ اقدامی ننموده به هر صورت ولی از متن ادعای فرهنگ که مینویسند... که مضمون فارسی بیت مذکور را چنین بیان میکرد» اشکار میگردد که این بیت اصلاً به کدام لسان دیگر غیر فارسی بوده است و مرحوم خلیلی انرا به زبان شیرین دری ترجمه نموده بود.

هانوی، که در وقت سقوط اصفهان، ۲۱ اکتوبر سال ۱۷۲۲ به دست پسر ارشد میرویس خان شاه محمود هوتک، ده سالی بیش نداشت، و شاید هنوز اسم ایران و افغانستان را نشنیده بود، در باره واقعات آنزمان به چنان تفصیل و ظرافتی معلومات میدهد که در هیچ کتاب تاریخی دیگر ذکر آن نرفته. چون تا کنون هیچ کسی در باره معجزات و مقام روحانی هانوی یاد اوری ننموده است ما مجبور هستیم که این اطلاعات غیر مستند او را در دروغ های او به حساب بیاوریم. هانوی در کتاب خود مینویسد:

« او چند وقتی عنوان پادشاه را اتخاذ نمود و امر کرد که خطبه به اسم او خوانده شود و برای شخص خود به نشان دیگر پادشاهی مستقل متوسل شد. او به نام خود سکه جاری ساخت و برآن به زبان فارسی این بیت را حک نمود: امپراطور جهان عالیشان میرویس، که عادلترین پادشاهست. این سکه را در مامن خود شهر قندهار جاری ساخت» Hanaway, P ۵۷

متأسفانه متن فارسی این کتاب را، که در ایران ترجمه و چاپ شده، در دسترس ندارم تا دیده میشد که این بیت در متن فارسی چگونه قید شده است. و از استعداد شاعر بزرگی چون خلیلی بعید نیست که این بیت را شخص او ترجمه منظوم کرده باشد.

این را باید یاد آور شد که یگانه اثری که در باره میرویس خان و واقعات آنوقت به ان استناد کرده میتوانیم « تاریخ سیاح مسیحی یا یادداشت های کروزیسکی» میباشد. این پادری مسیحی بحیث مبلغ دین مسیح از سال ۱۷۰۷ تا ماه جون ۱۷۲۵، تا چند هفته بعد از پادشاه شدن شاه اشرف، یعنی تقریباً ۱۸ سال را در اصفهان بسر برده است. چون با دربار نزدیک بود از همه کیف و کان آن وقت اطلاعاتی داشت و از همین رو یادداشت های او بحیث معتبرترین اثر خوانده شده است. کروزیسکی در راه سفر به پولیند چندی در ترکیه توقف نمود و این اثر خود را به لسان ترکی، در سال ۱۹۲۷ به چاپ رساند. این کتاب بعداً به لاتین، فرانسوی و به لسان انگلیسی ترجمه شده.

بالمقابل اثر جوناس هانوی، که اطلاعات اساسی خود را، بدون اینکه نامی از کروزیسکی را ذکر نماید، آنقدر ها مدار اعتبار نمیباشد زیرا او در سال ۱۷۴۴ به ایران، بحیث یک تاجر، سفر نموده و بعد از مدت بسیار کمی به اروپا برگشته است. چون یادداشت های کروزیسکی یک کتاب قطور نبود هانوی شاید مصمم شده باشد که از خود چیزی اضافه نماید. از همین جاست که در اکثر جاها از خیال پردازی های خود کار گرفته و متأسفانه که مورخین ما هم از آن، بحیث مأخذ معتبر استفاده نموده اند. چون به حیث معمول تاریخ نگاری، هر متنی که به عصر وقایع نزدیکتر باشد به حیث مأخذ معتبر مورد استفاده قرار میگیرد کتاب هانوی هم این اعتبار را کسب نموده است.

بطور مثال: افسانه خواستگاری دختر میرویس از طرف بیگلربیگی قندهار گرگین خان و فرستاده شدن خدمه زیبای میرویس خان به گرگین خان و اغوا نمودن او ساخته و پرداخته ذهن هانوی است، که حتماً برای شیرین نمودن داستان خود انرا آورده است؛ ولی مورخین ما انرا جدی پنداشته و در کتب خود نقل نموده اند. سیدجمال الدین افغانی در کتاب

خود تنمتم البیان فی تاریخ الافغان، تحت عنوان تدابیر میرویس خان و ناموس پرستی افغان، مینویسد: « میرویس خان یکی از خدمه های خوبصورت خود را که در خانه اش تربیت یافته بود بنام دختر خویش بنکاح پسر گرگین خان داده کمال بشاشت و سرور را ظاهر میساخت طوریکه با گرگین هیچ کینه ندارد. باین رفتار خویش زنگ کینه دل گرگین را زدوده کمال اعتماد را نزد وی پیدا کرده بعد از زمانی میرویس یک دعوت مجلی را بیرون شهر در باغی تهیه کرده گرگین و اتباعش را دعوت داده و شراب ایشان را در این مهمانی از شراب موت تهیه کرد و میرویس خود را ساقی آن قرار داد( یعنی تیغ اجل را به مفارق گرگین خان و رفقای او حواله نمود)

به امراء و سلاطین نمی زبید که با کسانیکه بظلم پیش آمده حق تلفی درباره او نموده و به غدر و فریب پیش آمده باشند از ایشان توقع و امید صفایی داشته در امور خود خاصاً در مهمات آن او را معتمد خویش قرار دهند زیرا کینه و عداوت چون دلی را بجز اشد کمتر زایل میگردد» ص ۷۸

همین مطلب فرستادن خدمه میرویس به عوض دختر خود به دربار گرگین خان در کتاب سرجان مالکم Sir. John Malcolm. The History of Persia P ۴۰۹، همچنین در کتاب سرپرسی سایکس تاریخ ایران جلد دوم ص ص ۳۱۶-۳۱۵ فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۶۹ و بینوا، هوتکی ها ص ۵۸ و سایر مورخین تکرار شده و هیچ یکی از آنها نپرسیده اند که این اطلاعات دقیق هانوی از کجا آمده است. و مأخذ او چیست؟ من به این عقیده هستم که چون این اطلاعات جدید و مفصل بوده هیچ کسی در حقیقت بودن و غیر حقیقت بودن آن غور ننموده و ضمناً چون به مزاج مورخین افغانی برابر بوده ضرورت تحقیق در متن را احساس ننموده اند و اطلاعات او را یکی به دیگری انتقال داده است.

در کتاب سیاح آمده که بعد از آنکه گرگین خان میرویس خان را به اصفهان فرستاد و در عقب او به دربار نوشت که او یک ادم خطرناک و سرچشمه همه شورش ها و مشکلات میباشد ولی میرویس با دادن تحایف و رشوه ها به بزرگان عناصر فاسد دربار را طرفدار خود ساخت حتی با برادرزاده گرگین خان خسروخان طرح دوستی ریخت. رخصت حج گرفت. در شهر مکه از علمای سنی مذهب فتوای جهاد، بر ضد حکومت شیعه مذهب ایران را بدست آورد. در اصفهان به امضای صدراعظم مکتوبی به عنوان گرگین خان، که سپارش میرویس خان را میکرد، بدست آورد و واپس به قندهار سفر نمود. بعد از چندی با سران اقوام قندهار و اطراف آن دید و طرح قتل نمودن گرگین را انداخت و انها را بر ضد مظالم گرگین و حکومت ایران تحریک نمودند. « پس ازین میرویس جمعی از افغانه را بر انگیخت و به گرگین خان شکایت کردند که جماعت بلوچ آمدند و دواب و مواشی ما را غارت کردند.

گرگین خان در صدد تنبیه بر آمد و با گرجیان سوار شد و به جهت تنبیه بلوچیه راهی شد و میرویس در خفیه بلوچیه را خبر کرده که آماده و با گرجیان آماده کارزار باشند.

چون گرگین خان از شهر بیرون رفت افغانه دوشق شدند و ایستاده بودند. گرگین خان غافل در میدان ایستاده بود که افغان سورا به سلام او آمدند. چون نزدیک رسیدند بحر ذخار افغانه بجوش آمده مانند سیل بطرف گرجیان انحدار یافتند و گرگین خان فرعون آسا در میانه غرق طوفان بلا شده و یکنفر از گرجیان زنده بیرون نرفت که خبر به قندهار رساند» کروزینسکی ص ص ۲۴-۲۵

میرویس خان، به قول جمهور مورخین، بعد از کشتن گرگین خان، یک مکتوب به عنوان شاه عالم بهادرشاه پادشاه هند فرستاد و ازو درخواست کمک نمود و یک مکتوب را عنوانی شاه ایران فرستاد و از قضیه قندهار و کشته شدن گرگین خان اطلاع داد و ضمناً نوشته بود که افغانها از ظلم و ستم گرگین به ستوه آمده بودند ولی بدون اطلاع او گرگین خان را به قتل رسانده اند؛ در حالیکه او هنوز هم مطیع و نیکخواه دولت صفوی میباشد. دربار ایران در عوض برای سرکوبی میرویس خان عزم جزم نمود و لشکری جرار ۱۶ هزار نفری به رهبری بردارزاده گرگین خان که خسرو خان داشت بصوب قندهار فرستاد. کروزینسکی ص ص ۲۶-۲۷

ولی جوناس هانوی به این مختصر اکتفاء نمیورزد و در عوض فرستادن لشکر از ایران به صوب قندهار به مذاکرات ترجیح می‌دهد. یک نماینده را، از طرف دربار اصفهان، بنام محمدگیانی خان (که مورخین ما انرا محمدجانی خان ساخته است جهانی) به میرویس خان می‌فرستد. او به میرویس از قدرت عسکری و خزانه شاه ایران یاد آور میشود و میخواهد میرویس را بترساند ولی میرویس به او یک نطق غرابی را ایراد مینماید و به او میگوید که اگر شاه تو قدرت فرستادن لشکر را میداشت ترا نمی‌فرستاد. میرویس خان این نماینده دربار شاه حسین را زندانی میکند. بعد از مدتی شاه ایران یک نماینده دیگر خود را، که معاون گورنر هرات و ضمناً رفیق حج میرویس خان بود، به قندهار فرستاد. میرویس خان به هر دوی این نماینده نه تنها جواب رد داد بلکه نطق غرابی، که محصول قلم هانوی است ایراد نمود و این نماینده را هم با آنکه در بند نگه داشت ولی ازو عزت داری مناسبی مینمود. هانوی، همان کتاب ص ص ۵۲-۵۱

مورخین داخلی و خارجی این نوشته هانوی را بحیث یک سند تاریخی انگاشته و آنرا نقل نموده اند. سرجان مالکم در کتاب تاریخ ایران مینویسد که میرویس خان به نماینده ایران گفت که تو فکر میکنی که عقل تنها در ناز و نعمت موجود است و هیچ وقت به کوههای که این قلمرو را احاطه نموده سرایت ننموده است؟ بگذار پادشاه شما، طوریکه دلش میخواهد از اسلحه و لشکر خود استفاده نماید. اگر او چنین قدرت میداشت به عمل دست میزد نه اینکه پادشاهی مارا به الفاظ میان تهی تهدید مینمود. مالکم، همان کتاب ص ۴۱۱

فرهنگ در کتاب خود ص ۷۱، سیدجمال الدین افغانی در کتاب خود ص ص ۸۲-۸۱ بینوا در کتاب هوتکی ها ص ص ۷۸-۷۹ و سایر مورخین عین عبارات هانوی را نقل مینمایند و این حقیقت را هیچ یکی نپرسیده اند که در وقت بیانیه های طویل و غرای میرویس خان بمقابل سفرای ایران چه کسی موجود بود و چه کسی یادداشت گرفته بود و آیا فرستادن سفرای دربار ایران به قندهار حقیقت دارد؟

مرحوم غبار در این زمینه یک قدم پیشتر می‌رود و جنگی را در قندهار به راه میاندازد که تنها در کتاب او موجود است و در هیچ متن تاریخی ازان سراغی نداریم: «عدم بازگشت جانی خان (مطلب محمدگیانی خان هانوی است) به اصفهان هراس دربار صفوی را افزود و متعاقباً در سال ۱۷۱۰ ده هزار عسکر به قیادت محمدخان والی هرات (که دوست شخصی میرویس و رفیق راه او در سفر حجاز بود) به قندهار فرستاده شد. نماینده این شخص که با عزت و دوستانه در قندهار پذیرایی شد نیزحامل همان پیغام گذشته شاه صفوی بود که اگر میرویس بپذیرد خودش به حکومت قندهار باقی خواهد ماند. ولی میرویس جواب نداد و خاموشانه نماینده محمدخان آشنای قدیمی خودرا در محبس فرستاد. سکوت عمیق قندهار محمدخان والی هرات را واداشت که با سپاه خود به غرض حمله در قندهار پیشتر آید. میرویس خان با ۵ هزار سپاهی جدید التشکیل خود جلو او را گرفت. گرچه این قشون تمرین و مشق نظامی و توپ خانه نداشت اما دارای معنویات قوی تر بود و در میدان جنگ بشکل کتله وی و با غریو عمومی، در حالیکه سیلاوه های سنگین در دست داشتند بالای صفوف منظم دشمن ریختند. این حمله برق آسای سواره افغان قلب دشمن را در هم شکافت و سپاه ایران به هزیمت رفت. در حالیکه سرقوماندان خودرا با هزار نفر کشته دیگر در میدان جنگ گذاشته بودند» غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ص ۳۲۲

قسمیکه دیده میشود، جنگ بشکل کتلوی، روحیات قوی، سیلاوه های سنگین همه ساخته و پرداخته ذهن و قلم مورخ ماست. چون در هیچ متن تاریخی موجود نیست.

مرحوم عبد الحی حبیبی هم، به تعقیب متون فوق الذکر، در باره فرستاده دوم دربار ایران مینویسد «چون فرستادن سفیر اول، میرویس خان را از عزم راسخ آزادی خواهی باز نداشت ارکان دربار اصفهان از یک وسیله دیگر کار گرفتند و محمدخان بلوچ حکمران هرات را که از دوستان قدیم میرویس و در سفر حج هم با وی همراه بود، بصیغه سفارت بقندهار فرستادند تا او دوستانه با قاید ملی افغان مذاکره کند و کانون کرم و حریت را به نصایح دوستانه خاموش گرداند ولی زعیم افغان باین قاصد جدید گفت خدای را سپاس بجای آر که حق مصاحبت تو مانعست و الا باید چون دیگران

پادشاه میدیدی. از ادگان کوهسار ما بقید بندگی باز نیفتد. شیران شیرزه زنجیر گسیختند و شمشیر آخته دوباره در نیام نیابند» حبیبی. تاریخ مختصر افغانستان ص ۲۴۶

در حالیکه نه تنها در بار صفوی به قندهار کدام سفیری نفرستاده اند بلکه به اسم محمدخان بلوچ در آنوقت در هرات حکمرانی نبوده و در این وقت حکمران یا بیگلربیگی هرات عباسقلی خان شاملو بود؛ که در اثر شورش قزلباشان هرات از کار برکنار شد و اسدالله خان و پدر او عبدالله خان ابدالی بعداً هرات را گرفتند. مهدی خان استرآبادی. تاریخ جهانکشی نادر ص ۸

مبالغه دیگر غیر مستند جوناس هانوی که تقریباً همه مورخین بزرگ برتانوی و امریکایی مانند داکتر لارنس لاکهارت، سرجان مالکم، داکتر ویلیم فلور و مورخین داخلی مانند مرحوم غبار آنرا تکرار و تایید نموده جنگ شاه اشرف و ترکان عثمانی است که در سال ۱۷۲۶ رخ داده است. هانوی مینویسد که ترکان در این جنگ ۱۲۰۰۰ هزار نفر تلفات داد و اگر اشرف قوای شکست خورده آنها را تعقیب میکرد شاید تلفات آنها زیادتیر میشد. هانوی ص ۲۴۸

اینکه ترکان در این جنگ شکست خورده اند واضح است و منابع دیگر تاریخی هم آنرا تایید میکند مگر داکتر ویلیم فلور در کتاب اشرف افغان برتخت اصفهان مینویسد: «... در ۸ نوامبر سال ۱۷۲۶ جنگ بین دوسپاه درگرفت در حالی که اشرف ۴۰ هزار و احمد پاشا ۲۰۰ هزار سرباز زیر فرمان داشت. اشرف ترکان را بسختی در هم شکست در حالیکه تنها چهارده تن از عساکر خود را از دست داده بود. اما ترکان در این نبرد ۳۰ هزار مرد و مقداری عظیم تجهیزات و وسایل خود را از دست دادند. زیرا که اشرف ۴۶ توپ، پنج هاوان، سه بیرق از سپاه ترک و مقادیری عظیم اسلحه و مهمات به غنیمت گرفت...» ویلیم فلور ص ص ۲۰-۱۸

آیا این ممکن است که سپاهی به عظمت ترکیه، که ۴۰۰ سال تجربه جنگی و فتوحات داشته باشد. ۲۰۰ هزار عسکر را به میدان جنگ حاضر کند. در مقابل آن ۴۰ هزار افغان بجنگند و در نتیجه تلفات ترکها ۳۰ هزار و از افغانها فقط ۱۴ تن باشد؟

این ارقام و اطلاعات همه از کتاب هانوی، که در وقت وقوع این جنگ ۱۴ ساله بود و شاید اسمی از ایران و ممالک منطقه را نشنیده بود؛ و برای تاریخ نگاری خود به هیچ مدرک و سندی هم اشاره نمیکند، گرفته شده.

به این ارتباط یک مثال دیگر میزنیم: جنگ میوند که ۱۷ جولای سال ۱۸۸۰ اتفاق افتاد و به شکست کلی قوای انگلیس منجر گشت؛ یکی از افتخارات افغانهاست. گرچه رقم تلفات نتیجه جنگ را تغییر نمیدهد ولی رقمیکه ذکر می کنیم باید متکی به اسناد باشد. ورنه رقم شاید متن بر متن از دیاد یابد و روزی شاید کسی ادعا نماید که انگلیسها در جنگ میوند ۸۰ هزار نفر را تلفات دادند و از افغانها تنها ۵۰ تن به شهادت رسیدند. و این رقمیست که به هیچ صورت قابل اعتبار شده نمیتواند.

مرحوم غبار در تاریخ خود در باره جنگ میوند و شکست قوای انگلیس مینویسد: «مورخ معاصر این جنگ میرزا یعقوب علی خوافی از زبان سردار احمدعلی خانو نواسه سردار کهنل خان، که خود در میدان جنگ میوند شرکت داشت مینویسد که در این جنگ از ۱۲ هزار عسکر و افسر انگلیسی فقط ۲۵ نفر زنده ماندند و فرار کردند و بقیه کشته شدند. این فتح بزرگ میوند در روزی بوقوع آمد که یک روز پیشتر در چاریکار سردار عبدالرحمن خان از طرف مردم و صد هزار مرد مسلح به پادشاهی برداشته شده بود و انگلیسها در افغانستان و هندوستان به دهشت افتاده بودند.» غبار ص ۶۳۸

می بینیم که اول مرحوم غبار، منحصیث یک مورخ مشهور از قول یک مورخ دیگر، که آنهم از قول یک کسی که در جنگ اشتراک ورزیده بود، نقل قول مینماید و تلفات میوند را نشان میدهد. این حواله به اندازه ای ضعیف است که باید در متن تاریخ غبار اصلاً آورده نمیشد. اصل واقعیت اینست که درین جنگ ۱۲ هزار نفر انگلیس اشتراک نورزیده بودند. در کتاب جنگ دوم افغان، که مجموعه اسناد جنگ افغان و انگلیس است میخوانیم «تعداد مجموعی افرادی که به

لواء جنرال بروز Burrows تعلق داشت و در جنگ میوند اشتراک ورزیده بودند ۲۴۷۶ تن بودند. ازین جمله ۲۱ تن صاحب منصب انگلیسی و ۲۹۶ تن افراد انگلیس، ۱۱ تن صاحب منصب هندی و ۶۴۳ تن افراد هندی که مجموعاً ۹۷۱ تن میشدند کشته شدند و ۱۶۸ تن زخمی داشتیم» The Second Afghan War P۵۲۶

به این ترتیب میبینیم که تعداد عساکری که از جنگ میوند جان سلامت برده اند به زیاده از ۱۵۰۰ تن میرسد. و تعداد کل اشتراک کننده گان عساکر انگلیس کمتر از ۲۵۰۰ تن بودند. قسمیکه قبلاً گفتیم این رقم در نتیجه جنگ میوند، که به فتح افغانها خاتمه یافته، تغییری نمیآورد ولی در باره نوشتن وقایع تاریخی عدم دقت ما را نشان میدهد.

سوال در اینجاست که چرا افسانه نگاری میکنیم؟ جواب اینست که مورخین ما یا میخواستند که یکی از دیگری خود را با معلومات تر نشان دهند و متنی را که مینوشتند بایست از متون سابقه فرق میداشت و در ضمن پر معلومات تر میبود. در این میدان مسابقه یکی از دیگری پیشی میگرفتند و موضوع را بغرنج تر، معشوش تر و سوال برانگیز تر می ساختند. یا به متونیکه بایست از آن استفاده میشد دسترسی نداشتند و یا اینکه خواسته اند از متون تاریخی طبق دلخواه شان استفاده نمایند. بعضی از مورخین ما قبل از آنکه تاریخ بنویسند فیصله نموده بودند که چه باید بنویسند و چطور بنویسند. یعنی از متون تاریخی طوری استفاده مینمودند که به نظریات و عقاید آنها موافق میبودند و در راه اثبات نظر و عقاید شان کمک مینمود.

ابن خلدون در کتاب مشهور خود «المقدمه» مینویسد: « دروغ طبعاً معلومات تاریخی را متضرر میسازد. چند دلیل است که این کار را اجتناب ناپذیر میسازد. اگر شخصی حین اخذ نمودن معلومات بیطرف باشد او در وقت اخذ نمودن معلومات نظر انتقادی خود را اضافه مینماید و بدین وسیله حقیقت و غیر حقیقت آشکار میگردد. ولی اگر همان شخص در وقت اخذ نمودن معلومات از یک نظر مشخص و یا عقیده مشخص طرفداری می نماید او دقتاً همان اطلاعات و معلومات را می پذیرد که به عقاید و نظریات او سازگار باشند. تعصب و طرفداری نمی ماند تا شخصی در باره یک موضوع نظر انتقادی خود را ارایه نماید. در نتیجه دروغ قبول میشود و از نسلی به نسلی انتقال می یابد.» Ibn Khaldun. The

Muqaddamah P۳۵

مآخذ

۱: حبیبی، عبدالحی. تاریخ مختصر افغانستان. چاپ سال ۱۹۸۹ سازمان مهاجرین مسلمان افغانستان.

۲: بینوا، عبدالروف. هوتکی ها، ۱۳۷۹ موسسه انتشارات الازهر، پشاور.

۳: افغانی، سید جمال الدین. تتمت البیان فی تاریخ الافغان، مترجم محمدمین خوگیانی. کابل.

۴: فرهنگ، محمدصدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ سال ۱۳۶۷، پشاور.

۵: غبار، میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول. کابل دولتی مطبعه ۱۹۶۷.

۶: استرآبادی، میرزا مهدی. تاریخ جهانگشای نادری. تهران ۱۳۶۷.

۷: کروزینسکی، ت.ی. تاریخ سیاح مسیحی. کابل ۱۳۶۳.

۸: لاکهارت، لارنس. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۸.

۹: سایکس، سر پرسی. تاریخ ایران جلد دوم. ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران چاپ سوم ۱۳۶۶.

۱۰: فلور، داکتر ویلیم. اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه ابوالقاسم سری. تهران چاپ اول سال ۱۳۶۷.

۱۱: Hanaway, Jonas. The Revolutions of Persia. Reprint India ۲۰۱۷.

۱۲: Clodius, J.C. A History of the Afghan Wars wit Persia. London ۱۸۴۰.

۱۳: Malcolm, John. The History of Persia, Volume ۱ Reprint India ۲۰۱۳.

۱۴: Ibn Khaldun, Abdurrahman. The Muqaddamah. An Introduction to History. Translated from Arabic by Franz Rosenthal. Abridged and edited by N.J. Dawood. ۱۹۶۷ Princeton University Press N.J. United States.

۱۵: The Second Afghan War ۱۸۷۸-۸۰. Army Education Press ۱۹۷۵.



برای مطالب دیگر عبدالباری جهانی روی عکس کلیک کنید